

پیشینه‌ها

مالکیت ایران بر سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس، از ۱۹۹۲ مورد حمله برخی محافل عربی قرار گرفته است. به رغم تلاش ایران در راه محدود کردن اثر کشمکش ناشی از این حمله بر روابط با همسایگان عربی، مسئله ادعای امارات متحده عربی نسبت به این جزایر به وسیله ای تازه برای صدمه زدن به روابط ایرانی - عربی در منطقه تبدیل شده است. در عین حال، دگرگونی های عمده در نظام جهانی در دهه ۹۰ بر خاورمیانه و منطقه خلیج فارس اثر گسترده ای داشته حتی مفاهیم امنیتی را در خلیج فارس دگرگون ساخته است. این مفاهیم، با تغییر جهت از نگرانی در مورد تهدیدهای نظامی خارجی (از سوی شوروی سابق) از راه تنگه هرمز، به نگرانی نسبت به گسترش کشمکشهای مرزی و سرزمینی در درون منطقه دگرگون شده است.

در خلیج فارس اختلافات سرزمینی متعددی، با قدرت انفجاری بالقوه ای به بزرگی قدرت انفجاری بحران کویت در سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، وجود دارد. هیچ یک از این

اختلافات پدیده تازه ای نیست و هریک از آنها بی آنکه امنیت را در منطقه مورد تهدید جدی قرار داده باشد چند دهه عمر دارد. اما، شرایط جهانی و منطقه ای، آسیب پذیری های تازه ای را در خصوص این اختلافات پیش کشیده است.

مرزهای ایران در خلیج فارس در حالت نیمه مشخص شده قرار دارد. با اینکه بیشتر توافقیهای مرزی درباره فلات قاره مؤثر است و اعمال می شود، همانند مرزهای ایران با عربستان سعودی، عمان، قطر و بحرین، دیگر بخشهای مربوط به تقسیمات دریایی در خلیج فارس یا به پیمانهای مرزی موجود مربوط نمی شوند، یا تحت تأثیر توافقیها، و یا عدم توافقیهای دیگر، بلا تکلیف مانده اند. نمونه این وضع را باید در گوشه شمال غربی خلیج فارس، که در آن ایران و عراق و کویت نتوانسته اند کار تقسیم کف دریا و منابع زیر آن را میان خود واقعیت بخشند، جست و جو کرد، اگرچه ایران و کویت متن قراردادی غیر رسمی را از ۱۹۶۲ میان خود حاکم ساخته اند که ناظر بر تقسیم عملی منطقه دریایی دو کشور است.

یک سلسله کشمکش و عدم تفاهم بر شماری از مناطق دریایی در خلیج فارس، حاکم است که هیچ یک پسر و صداتر از اختلافات ایران و امارات متحده عربی در سالهای اخیر نبوده است. این مورد، در اصل، مربوط به توافقیهایی میان ایران و شیخ نشین شارجه می شود که از ۱۹۹۲ امارات متحده عربی خود را مسئول کشمکش در برابر ایران قرار داده است. در این کشمکش سه عامل نیرومند قابل تشخیص است؛ نخست، عامل علاقه به پروراندن هویت ملی و ابراز آن در منطقه از سوی امارات متحده، برابر با مفاهیم نظری «آیکونوگرافی» (Iconography) از ژان گاتمن^۱؛ دوم، عامل سوء تفاهمهای مداوم و فزاینده میان دو طرف که ناشی از تلاش برای ایجاد نمادی (سمبلی) عربی است در برابر گسترش نفوذ ایران در منطقه خلیج فارس، در قیاس این مفهوم نظری از ژاک آنسل که «چیزی به نام مشکل مرزی وجود ندارد، چیزی که وجود دارد مشکل ملت است»^۲ سوم، عاملی که از موقعیتهای ویژه محلی ناشی از میل به ایجاد کنترل استراتژیک و یا ناشی از رعایت منافعهای ابرقدرتهای فرامنطقه ای حاصل می شود، همانند ایجاد یا حفظ کشمکشهای سرزمینی برای توجیه حضور نظامی خارجی در منطقه.

موقعیت استراتژیک ایران در تنگه هرمز

صدور اعلامیه ژانویه ۱۹۶۸ دولت بریتانیا در زمینه پایان دادن به وظایف امنیتی و حضور نظامی در شرق سوئز تا پایان ۱۹۷۱، مسئله حفظ امنیت خلیج فارس را به شکل سنگ زیر بنای سیاستهای خارجی و منطقه ای دولتهای خلیج فارس در آورد. از آنجا که خلیج فارس تنها از راه تنگه باریک هرمز به دریاهای آزاد راه دارد، تهدید خارجی از راه دریا، نسبت به امنیت آن، قابل کنترل نخواهد بود مگر از راه ایجاد مواضع کنترلی مؤثر در این تنگه. در قیاس با دیگر کشورهای منطقه، ایران خود را در شرایط مؤثرتری برای پاسداری از تنگه هرمز می بیند. از دید ایران، این امتیاز از آن جهت حاصل می شود که صرف نظر از بزرگترین قدرت منطقه بودن و کنترل سراسر کرانه های شمالی این دریا، ایران می تواند با بهره گیری از مواضع نظامی خود در جزایر پراهمیت استراتژیک در داخل و در نزدیکی تنگه هرمز، این تنها راه ورود و خروج خلیج فارس را تحت کنترل در آورد.

ایران بر شماری از جزایر واقع بر سر راههای تنگه هرمز مالکیت دارد که از آن میان شش جزیره «خط قوسی فرضی» از اهمیت بیشتری برخوردارند. این جزایر عبارت اند از هرمز، هنگام، قشم، لارک، تنب بزرگ و ابوموسی. استراتژی دیرینه ایران در این بخش این بوده است که از موقعیت این جزایر، با استقرار میزانی از نیروهای دفاعی، بهره گیرد.^۳ کشیدن یک خط فرضی از کنار این جزایر با فاصله هایی نسبتاً کوتاه از یکدیگر، درک این مسئله را آسان می سازد که راههای کشتی رانی در تنگه هرمز به طور مؤثری در شعاع کنترلی نیروهای دفاعی ایرانی در این جزیره درمی آید. جزایر هرمز، هنگام، قشم و لارک در مطالعات دیگری بررسی شده اند.^۴ به این دلیل، این نوشتار تنها روی بحث کوتاهی از جغرافیای سیاسی و تاریخی جزایر تنب و ابوموسی تمرکز خواهد یافت.

تنب بزرگ

جزیره تنب بزرگ در ۳۱ کیلومتری جنوب باختری جزیره قشم، و در بخش شمالی خط منصف خلیج فارس واقع است. این جزیره حدود ۵۰ کیلومتر از بندر ایرانی لنگه فاصله

دارد و فاصله اش با شیخ نشین رأس الخیمه بیش از ۷۰ کیلومتر است. واژه «تنب» واژه‌ای فارسی تنگستانی (فارسی جنوبی) به معنی «تپه» است. دیپلمات-جهانگرد انگلیسی، جیمز موریه، در تأیید این مطلب می نویسد:

«روز بیستم فوریه در نزدیکی دو جزیره بودیم به نام تنب بزرگ و کوچک که از نامهای ایرانی برخوردارند و در بخش ایرانی (خلیج فارس) واقع اند و پاره خاکهای بایری بیش نیستند...»^۵

از آنجا که تنب بزرگ در فاصله ای نسبتاً دور از دهانه خلیج فارس واقع شده است، اهمیت استراتژیک آن، به تنهایی، زیاد نیست؛ ارزش استراتژیک این جزیره هنگامی شایان توجه است که یکی از جزیره های زنجیره دفاعی ایران خط قوسی فرضی در تنگه هرمز شمرده شود.

تنب کوچک

تنب کوچک، جزیره صخره ای خالی از سکنه ای است که حداکثر ارتفاعش به ۳۵ متر می رسد و در فاصله چند کیلومتری جنوب غربی تنب بزرگ واقع است. این جزیره تنها به عنوان نقطه ارتباطی نسبت به جزیره تنب بزرگ در خط دفاعی ایران در مدخل خلیج فارس، اهمیت دارد و بس.

ابوموسی

غربی ترین جزیره، از شش جزیره استراتژیک ایران و آخرین نقطه در خط دفاعی استراتژیک ایران تنگه هرمز، ابوموسی نام دارد. این جزیره در ۵۰ کیلومتری شرق جزیره سیری (ایران) و ۶۲ کیلومتری جنوب بندر لنگه و ۶۴ کیلومتری بندر شارجه (امارات متحده عربی) واقع شده است. ابوموسی از دو تنب بزرگتر و تقریباً مثلث شکل است و حدود ۲۳ کیلومتر مربع وسعت دارد. این جزیره از بلندی نسبتاً اندکی برخوردار است. سطح جزیره از خاک و شن پوشیده و در بیشترین بخش، هموار است. ناهمواری جزیره، در راستای شمالی،

بیشتر می شود تا سرانجام به تپه مخروطی دود گرفته ای به نام «کوه حلوا» پایان می گیرد. این تپه ۱۱۰ متر ارتفاع دارد. ابوموسی به داشتن منابع اکسید آهن شهرت دارد. منابع نفت این جزیره به بخش دریایی «میدان مبارک» محدود است که نوع آن از بهترین در خلیج فارس شناخته می شود. جمعیت بخش عربی ابوموسی به هفتصد تن می رسد که بیشتر بومیان جزیره اند. این مردم از تیره ایرانی از بندر لنگه، و عربی از قبیله سودان در روستای خان در شارجه، هستند. جمعیت بخش ایرانی جزیره از دو هزار تن فراتر می رود که سرگرم کارهای گوناگون در آن بخش جزیره هستند.

نگاهی به برخی رویدادهای تاریخی مربوط به این جزایر

فروکش کردن قدرت صفویان در سرآغاز قرن هیجدهم، ناآرامی های بزرگی را در سراسر ایران سبب شد. اوضاع آشفته در اطراف بندر عباس و هرمز در اواخر دهه ۱۷۲۰ مورد بهره گیری شیخ قاسمی (قواسم یا جواسم) مسندم قرار گرفت تا بندری برای خود در باسعیدو (جزیره قشم) ایجاد کند. فراز آمدن قدرت نادر شاه در ۱۷۳۶ آرامش و ثبات را به ایران باز گرداند و حاکمیت ایران را در داخل و اطراف خلیج فارس مستحکم ساخت. حاکمیت و کنترل آشکار ایران بر بنادر و جزایر خلیج فارس یک بار دیگر، به دنبال قتل نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷، به مخاطره افتاد، و آن هنگامی بود که شماری از سران محلی از موقعیت بهره گرفتند و سربه طغیان برداشتند. یکی از این افراد، دریادار ایرانی، ملاعلی شاه نامی بود که توانست، به عنوان حاکم یا فرماندار هرمز، دست به خود سری زند. وی از همان ۱۷۴۷ از دادن مالیات به حکومت مرکزی سرباز زد و از راه ازدواج خانوادگی، راه اتحاد با شیخ نیرومند قاسمی در جلفار (راس الخیمه کنونی) را در پیش گرفت. در ۱۷۵۱ شیخ قاسمی ناوگانی از قایقهای خود را ظاهرأ برای ادای احترام به ملاعلی شاه به مناسبت ازدواج دخترش، به کرانه های شمالی تنگه هرمز گسیل کرد، ولی در حقیقت، برای گستراندن نفوذ خود در پس کرانه های شمالی خلیج فارس بود. هنگامی که دزدان در ۱۷۵۹ مقرر عامل سیاسی بریتانیا را در بندر عباس مورد دستبرد قرار دادند، کمپانی هند شرقی از کریم خان زند دادخواهی کرد. شیخ ناصرخان،

حاکم لار (که بعدها حکومت بحرین را به دست آورد و بحرین را به آل خلیفه باخت) از سوی دربار زند مأمور دفع هرج و مرج فزاینده در بندرعباس و هرمز شد. بروز جنگ میان نیروهای وی و نیروهای ملاعلی شاه حتمی بود. یک نیروی هزار نفره عرب، به فرماندهی خود شیخ قاسمی جلفار، در بندرعباس پیاده شد تا ملاعلی را یاری دهد. جنگ میان این نیروها چند سال ادامه یافت و سرانجام به شکست و عقب نشینی ملاعلی و یاران قاسمی وی از مسندم انجامید. در خلال این نبردها بود که شاخه ای از قاسمیان توانست خود را به بندر لنگه رساند و در آنجا رحل اقامت افکند. جزایر کیش، تنب، ابوموسی و سیری همانند بندرهای لافت، کنگ و چارک از دیرباز وابسته های فرمانداری بندر لنگه بودند. از این رو، فرمانداری قاسمی در بندر لنگه، همانند همه فرمانداری های پیش و پس از آن در بندر لنگه، دربرگیرنده این بندرها و جزایر بود. با گذشت زمان، قاسمیان بندر لنگه در حالی که روابط نیکو با عموزادگان قبیله ای خود را در جلفار حفظ کردند، توانستند فرمانداری خودمختار بندر لنگه را نیز به دست آورند و امور آن دیار را از سوی حکومت مرکزی ایران اداره کنند. در همان حال، ملابمستی که کریم خان زند (۹۹-۱۷۵۶) نسبت به قبایل عرب کرانه ها و جزایر ایرانی نشان داد، قاسمیان شبه جزیره مسندم را یاری داد تا نیرو و نفوذ خود را در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ گسترش دهند.

شایان توجه است که سرزمینهای داخل و اطراف خلیج فارس، به ایران که تا گسترش دامنه استعمار بریتانیا در منطقه، تنها حکومت آن دیار بود، تعلق داشت. حقوق سرزمینی در پس کرانه های جنوبی خلیج فارس و شمال عمان در قرون هیجده، نوزده و اوایل قرن بیستم گونه ای درهم داشت. ایرانیان و عمانیان در خلال دو قرن و نیم یادشده در این سرزمینها کنار هم می زیستند بی آنکه خطی مرزی آنان را از هم جدا کند. سراسر این سرزمینها «منطقه سرحدی» یا «منطقه برخورد» میان دو طرف بود. جزایر واقع شده در دریا، براساس اقرار عمومی، در حاکمیت انحصاری ایران شناخته می شدند. این سنتی بود دیرینه، چنانکه جغرافیا نویسان سده های نخستین اسلامی نیز بر آن تأکید داشته اند. این حاکمیت انحصاری ایران بر جزایر داخل خلیج فارس، در عین حال، مانع آن نبود که افراد قبایل پس کرانه های

جنوبی خلیج فارس به این جزایر و یا به درون پس کرانه‌های شمالی خلیج فارس مسافرت و یا مهاجرت کنند.^۶ مردم سرزمینهای جنوبی خلیج فارس، به گونه سنتی تا همین اواخر — یعنی تا ۱۹۴۵ — می‌توانستند آزادانه به داخل ایران سفر کنند و به مدت نامحدود در این کشور زندگی کنند.^۷ این وضع با نظام سیاسی فدراتیو سنتی ایران هماهنگی داشت. از دید حقوقی، وضع فرمانداری خودمختار اعراب در بندر لنگه و بندر عباس، در چارچوب نظام فدراتیو «ممالک محروسه ایران»، با وضع فرمانداری‌های خودمختار قائنات و اصفهان و بحرین تفاوت اندکی داشت. به گفته دیگر، فرمانداری‌های خودمختار اعراب یا غیر اعراب در نظام فدراتیو آن دوران ایران ایجاد کننده حق ویژه‌ای برای فرمانداران و بستگان آنان نسبت به سرزمینهای باقی مانده در حاکمیت حکومت مرکزی ایران نبود. شاید فرمانداری سلطان مسقط (عمان) در بندر عباس در قرن نوزدهم نمونه گویایی از این وضع باشد. سید سعید بن سلطان بن احمد، سلطان مسقط اجازه بندر عباس (۱۸۱۱) را با امضای پیمان تازه‌ای در تاریخ ۳۰ مه ۱۸۵۶ با دولت میرزا آقاخان نوری در ایران، تجدید کرد. براساس این پیمان، سلطان فرمانداری بندر عباس، میناب، بحرین و غیره را، به عنوان یکی از اتباع دولت ایران، به دست آورد. هنگامی که دوره این پیمان به سر رسید، هیچ حقی نسبت به سرزمینهای تحت فرمانداری یادشده برای سلطان مسقط و بازماندگان و بستگان وی باقی نماند.^۸

به هر حال، قاسمیان شبه جزیره مسندم تلاشهای دریایی خود را در سالهای نخستین قرن نوزدهم گسترش دادند و ناوهای بازرگانی همه ملتها، از جمله کشتی‌های بازرگانی هند بریتانیا، را مورد تهدید قرار دادند. افزایش این تلاشها این فرصت را برای هند بریتانیا فراهم آورد تا به بهانه «مبارزه با دزدی دریایی» صلح مورد ادعای خود را به منطقه خلیج فارس تحمیل کند. بریتانیا، از پیش در این اندیشه بود که کنترل خلیج فارس برای جلوگیری از نفوذ رقیبان اروپاییش در اطراف هندوستان ضروری است. نیروهای انگلیسی در اواخر ۱۸۱۹ به جلفا حمله بردند و نیروهای قواسم را در آن دیار شکست دادند. در فوریه ۱۸۲۰ یک پیمان صلح میان ژنرال سرویلیام گرانت کایر، فرمانده نیروهای بریتانیایی و سران پنج قبیله مسندم در آن هنگام، از جمله شیخ قاسمی شارجه، امضا شد. این پیمان عمومی صلح قبیله‌های

یادشده را، به عنوان قبایل یا امارات جدا از هم، مورد شناسایی «رفتکتو» قرار داد. پیمانهای بعدی که با همه قبایل در پس کرانه های جنوبی خلیج فارس امضا شد، همه آنان را به تحت الحمایگان بریتانیا تبدیل کرد، در حالی که قاسمیان بندر لنگه همچنان، به عنوان اتباع دولت ایران، باقی ماندند.

سرنوشت این بود که دادن بعد سرزمینی به شیخ نشینها و قبیله های جنوب خلیج فارس تا سالهای پایانی دهه ۵۰ و سالهای آغازین دهه ۶۰ به تأخیر افتد. در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ بود که شیخ نشینهای شبه جزیره مسندم و ابوظبی جنبه سرزمینی پیدا کردند. و در ۱۹۷۱ بود که فدراسیونی از این شیخ نشینها، کشور «امارات متحده عربی» را متولد کرد. در چند نوبت که مقامات رسمی بریتانیا جلوتر از این تاریخها سرزمینهای خلیج فارس را میان ایران و امارات تقسیم کردند، پیوسته مالکیت و حاکمیت ایران بر جزایر واقع در داخل و در نزدیکی تنگه هرمز را به رسمیت شناختند. در ۱۸۳۵ قائم مقام نمایندگی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، سروان اس. هنل، خطی مرزی را روی نقشه خلیج فارس ترسیم کرد که جدا کننده مالکیتهای سرزمینی قبایل عرب از یکسو، و ایران از سوی دیگر بود. این نقشه بندرهای لنگه، لافت، کنگ و چارک را همانند جزایر قشم، تنب، سیری و ابوموسی، از مالکیتهای ایران قلمداد کرد و به این ترتیب، حاکمیت ایران را بر این جزایر به رسمیت شناخت. بعدها، نقشه مشابهی از سوی سرگرد موريسن، جانشین سروان هنل، تهیه شد که باز هم سه جزیره تنب و ابوموسی را در قلمرو ایران قرار داد. بیست و یک نقشه رسمی و نیمه رسمی دیگر بریتانیا، از قرنهای هیجدهم و نوزدهم نیز بر مالکیت ایران بر این جزایر تأکید دارند.

به هر حال، قاسمیان بندر لنگه وفاداری به دولت ایران را، از راه کمک به چندین عملیات نظامی ایرانی علیه قبایل سرکش عرب در منطقه، نشان دادند. هنگامی که شیخ محمد بن خلیفه، حاکم بحرین، در سالهای ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ در برابر فشار استعمارگران بریتانیا، وفاداری به ایران را تجدید و از ایرانیان یاری خواست، تنها قاسمیان بندر لنگه از میان ایرانیان بودند که به تقاضای وی پاسخی مثبت دادند.

هنگامی که در دهه ۱۸۷۰ بر سر مسئله چرای دام در تنب بزرگ کشمکشی میان

شیخان قاسمی بندر لنگه و شیخان قاسمی رأس الخیمه بروز کرد، شیوخ قاسمی رأس الخیمه از نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس تقاضای رسیدگی کردند. ادوارد سی. راس، مقیم سیاسی بریتانیا در بوشهر، پس از بررسی های ضروری، در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۸۷۳ حکم داد که جزیره تنب به بندر لنگه (ایران) تعلق دارد و مردم رأس الخیمه باید از آزار دامداران ایرانی در آنجا خودداری ورزند و باید اسبان خود را از تنب خارج کنند.^۹

دولت ایران در ۱۸۸۵ تصمیم گرفت که تقسیمات کشوری باقیمانده از دوران صفویه پاسخگوی نیازهای جهان مدرن نیست. نظام جدیدی از تقسیمات کشوری معرفی شد که سراسر کشور را به ۲۷ ایالت یا استان تقسیم می کرد. ایالت بیست و ششم از نظام جدید، ایالت بنادر خلیج فارس بود.^{۱۰} مقام «فرمانداری» خودمختار قاسمی بندر لنگه، در این نظام جدید تقسیمات کشوری، به «نیابت فرمانداری» خودمختار تنزل داده شد. رویدادی که در همان ۱۸۸۵ منجر به قتل شیخ یوسف القاسمی، نایب فرماندار بندر لنگه، به دست برادرزاده اش، شیخ قطیب بن راشد، شد دولت ایران را واداشت خودمختاری قاسمی را در بندر لنگه پایان دهد و امور این سرزمین را به کنترل مستقیم ایالت بیست و ششم در آورد. شیخ قطیب در ۱۸۸۷ به جرم قتل شیخ یوسف بازداشت و در غل و زنجیر به تهران روانه شد. وی در تهران در گذشت و نیابت فرمانداری بندر لنگه به عهده نایب فرماندار تازه ای گذارده شد. این یک رویداد داخلی ایران بود و از سوی همگان چنین شناخته شد؛ چنانکه در ۱۸۹۸ هنگامی که گزارش شد شیخ محمد، فرزند یکی از فرمانداران پیشین قاسمی در لنگه، در دیار امارات متصالحه آن روزگاران سرگرم جمع آوری نیرویی بود که بتواند او را به فرمانداری لنگه بازگرداند، دولت ایران از دولت بریتانیا خواست که از هر اقدام خصمانه از سوی کرانه های جنوبی خلیج فارس علیه خاک ایران در لنگه و یا هر بخش دیگری در کرانه های ایرانی جلوگیری کنند. دولت بریتانیا در پاسخ این خواسته اخطاریه ای صادر کرد و طی آن شیوخ امارات متصالحه را از «دخالته در امور ایران» از راه یاری دادن به شیخ محمد بازداشت. در ۱۹۰۰ استاندار ایالت بنادر خلیج فارس روابط مکاتبه ای نزدیکی با شیخ ابوظبی برقرار کرد، به این امید که بتواند در مورد احتمال حمله ای از آن سوی خلیج فارس به بندر لنگه، وی

را از جمع دیگر شیوخ امارات متصلحه جدا کند. شیوخ شارجه و دویی که گویی هنوز از دگرگونی‌ها در بندر لنگه دلگیر بودند، موضوع این ارتباط مکاتبه‌ای را به کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس گزارش دادند. در این گزارش، آنان روابط مکاتبه‌ای شیخ زاید ابوظبی با مسئولان دولتی ایران را خلاف پیمان دوجانبه مورخ ۱۸۹۲ ابوظبی با بریتانیا دانستند. به حاکم ابوظبی هشدار داده شد و آن ارتباط مکاتبه‌ای پایان گرفت.^{۱۱}

این بهره‌گیری سیاسی از نمایندگی بریتانیا در منطقه قاسمیان شارجه را تشویق کرد تا تلاش برای به چنگ آوردن سرزمینهای تحت فرمانداری پیشین عموزادگان قبیله‌ای خود را تا حد امکان گسترش دهند. بریتانیا، به نمایندگی از سوی قاسمیان شارجه و رأس الخیمه، ادعا نسبت به جزایر تنب، سیری و ابوموسی را در ۱۸۸۷ پیش کشید. این ادعا از سوی ایران رد شد. در ماه ژوئیه ۱۹۰۳ بریتانیا اشغال جزایر تنب و ابوموسی از سوی شیخ شارجه را توصیه کرد (تنب کوچک در ۱۹۰۸ اشغال شد).^{۱۲}

در ماه آوریل ۱۹۰۴ هنگام دیدار از جزیره ابوموسی، مدیر گمرکات جنوب ایران از دیدن پرچم شارجه در آن جزیره شگفت زده شد. وی آن پرچم را فرو کشید و پرچم ایران را به جای آن برافراشت و دو تن از افراد گارد گمرک را در آن جزیره مستقر ساخت. به نظر می‌رسد که این اقدامات تأیید ضمنی وزارت خارجه ایران را همراه داشت. شیخ شارجه از این اقدام آشفته شد و سفارت بریتانیا در تهران شکوه نامه‌ای، به نمایندگی از سوی شیخ شارجه تقدیم دولت ایران کرد. دولت ضعیف شده تهران که درگیر انقلاب مشروطه خواهی بود، دستور داد که افراد گارد از جزیره ابوموسی فراخوانده و پرچم ایران فرو کشیده شود، با این تفاهم که هر دو طرف از افراشتن پرچم در آن جزیره خودداری ورزند. این تفاهم در واقع برسر حفظ «وضع موجود» در جزیره ابوموسی میان دو طرف بود، ولی بریتانیا سه روز بعد (۱۷ ژوئن ۱۹۰۴) با افراشتن پرچم شارجه در تنب و ابوموسی، این قرار را زیر پا گذارد و «وضع موجود» را برهم زد.^{۱۳}

این انتقال غیرقانونی سرزمین ایرانی به قاسمیان کرانه‌های مسندم براساس این ادعا صورت گرفته که این جزایر در گذشته تحت حاکمیت موروثی فرمانداران عرب بندر لنگه، به

عنوان شیوخ قاسمی، نه به عنوان مأموران ایرانی، بود.^{۱۴} در تلاش برای دادن ارزشی حقوقی به این ادعا، دولت بریتانیا از سر ادوارد بکت، متخصص حقوقی دولت در وزارت خارجه آن کشور (که بعدها در مقام یکی از داوران عالی رتبه دادگاه بین المللی لاهه قرار گرفت)، خواست که ادعای دوگانگی حقوقی موقعیت قاسمیان بندر لنگه را در قیاس مسئله مالکیت بر سه جزیره (تنب و ابوموسی) مورد ارزیابی قرار دهد. وی در ۱۹۳۲ چنین نظر داد:

«نتیجه گیری من این است که مگر شواهد و اسناد بیشتری در کار باشد که بتواند ثابت کند که حکومت شیخ (قاسمی) بندر لنگه در خلال سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ بر این جزایر تحت عنوانی بود غیر از عنوانی که براساس آن بر کرانه‌ها (ی لنگه) حکومت داشتند (و من تردید دارم که این را بتوان به آسانی ثابت کرد)، ایرانیان در خلال سالها از حاکمیت برخوردار بودند.»^{۱۵}

به هر حال، هنگامی که انقلاب مشروطیت به پایان رسید (۱۹۰۶) دولت ایران زمان را از دست رفته تر و خود را ضعیف تر از آن یافت که بتواند تصمیم بریتانیا را درباره انتقال این جزایر به قاسمیان مسندم تغییر دهد. با این حال، ایران مبارزه ای مداوم و سرسخت را برای بازپس گرفتن جزایر اشغال شده آغاز کرد. این مبارزه، با گذشت زمان، اشکال گوناگونی به خود گرفت. اداره گمرک ایران در ماه ژوئیه ۱۹۲۷ از دولت خواست که با استقرار افراد گارد در تنب و ابوموسی بازرگانی قاچاق از راه این جزایر را متوقف سازد.^{۱۶} ناوگانی از نیروی دریایی نوینیا در ایران در ۱۹۲۸ برای بازپس گرفتن ابوموسی و دو تنب گسیل شد تا از راه یکسره کردن کار این جزایر مسئله بازرگانی قاچاق را نیز حل کند. این اقدام به آغاز یک سلسله گفتگو میان ایران و بریتانیا برسر این جزایر منجر شد که بدون نتیجه ای برای دو سال ادامه یافت.

در ۱۹۳۴ فرماندار بندرعباس و برخی دیگر از مأموران دولتی ایرانی، با استفاده از قایقی، از تنب بزرگ دیدن کردند. این دیدار از جزیره تنب حاصل قول و قرار پنهانی با حاکم رأس الخیمه صورت گرفت و براساس این قول و قرار بود که حاکم رأس الخیمه پرچم خود را در تنب بزرگ فرو کشید و درفش ایران در ژانویه ۱۹۳۵، به جای آن، افراشته شد.^{۱۷} به دنبال این

دگرگونی، زورقی از امارات متصالحه در آبهای تنب بزرگ از سوی نیروهای ایرانی بازداشت شد، و در چهار نوبت در آن سال، ناوهای ایرانی از تنب بزرگ دیدن کرده و در دو نوبت افرادی ایرانی را در آن جزیره پیاده کردند. این تلاشها توجه بریتانیا را جلب کرد. آنان رویدادهای یاد شده در جزیره تنب را مورد اعتراض قرار دادند و شفاهاً به ایرانیان تفهیم کردند که در صورت لزوم، به عنوان آخرین چاره، با بهره گیری از زور از منافع متصالحه دفاع خواهند کرد.^{۱۸}

نگاهی به دعاوی تاریخی ایران نسبت به جزایر تنب و ابوموسی

دو جزیره تنب و جزیره ابوموسی تنها جزایر بخش شمالی خلیج فارس نبودند که در دو قرن ۱۹ و ۲۰ به طور مستقیم و یا از راه حاکمیت ساخته و پرداخته شده برای امارات متصالحه آن هنگام، مورد بهره گیری بریتانیا قرار داشتند. قشم، هنگام و سیری موضوع کشمکش میان ایران و بریتانیا بودند.

قشم نخستین جزیره ایرانی در خلیج فارس بود که مورد بهره گیری بریتانیا قرار گرفت. پس از شکست دادن قدرت «دزدان دریایی» عرب در بخش جنوبی خلیج فارس در ۱۸۱۹، ژنرال گرانت کاپر نیروی تحت فرماندهی خود را، که در آغاز ۱۲۰۰ تن بود، به جزیره قشم منتقل کرد. این عمل مورد اعتراض سخت ایرانیان قرار گرفت و آنان از بریتانیا خواستند که نیروهای خود را از آن جزیره خارج کند. این خواسته و اعتراض مورد بی اعتنایی بریتانیا قرار گرفت و آنان در ۱۹۲۳ یک ایستگاه تدارکاتی دریایی در باسعیدو، در شمال باختری جزیره قشم، برپا کردند.^{۱۹} هنگامی که بریتانیا تصمیم به ادامه خط تلگراف هند و اروپا گرفت که می بایستی از کرانه ها و جزایر خلیج فارس بگذرد، برای ایجاد ایستگاهی در جزیره هنگام در ۱۸۶۸ با ایرانیان وارد گفتگو شد. بنا به دلایلی، آنان این ایستگاه را در ۱۸۸۰ ترک کردند، ولی ۲۴ سال پس از آن (۱۹۰۴)، هنگامی که جزایر تنب و ابوموسی به اشغال شارجه در آوردند، جزیره هنگام را مستقیماً به اشغال خود در آورده، پرچم ایران را فرو کشیدند و پرچم بریتانیا را در آن جزیره ایرانی افراشتند.^{۲۰} دو جزیره قشم و هنگام در ۱۹۳۵ از بریتانیا پس گرفته شدند.

تاریخ جزیره سیری با تاریخ جزایر تنب و ابوموسی همگون است. همانند آن دو جزیره، سیری نیز در ۱۸۸۷ از سوی بریتانیا مورد ادعا قرار گرفت. در قبال این ادعا، ایرانیان جزیره سیری را گرفتند و پرچم ایران را به نشانه حاکمیت در آن جزیره افراشتند. ولی، در قبال اعتراض شدید بریتانیا، این گام واپس نهاده شد. با این حال، ایرانیان فعالانه اجرای برنامه‌هایی را برای بازپس گرفتن این جزیره ادامه دادند. ادعای حاکمیت ایران نسبت به جزایر تنب و ابوموسی و سیری که نخستین بار در ۱۸۸۷، در قبال دعاوی دیگر باره از سوی بریتانیا مطرح شده بود، در ۱۹۰۴ و پس از آن تکرار گردید. در ۱۹۲۹ وزارت خارجه بریتانیا متن ماده‌ای را به منظور افزودن به قرارداد مورد نظرشان با ایران تهیه کرد. این متن حکایت از آن داشت که بریتانیا حاکمیت ایران را بر جزیره سیری به رسمیت خواهد شناخت چنانچه ایرانیان حاکمیت قاسمیان مسندم را بر جزایر تنب و ابوموسی به رسمیت شناسند. ایرانیان بر این اساس که هر چهار جزیره به ایران تعلق دارد ایده‌چنین قراردادی را رد کردند. در ۱۹۳۳ یک رزمناو ایرانی به تنب بزرگ رفت و گروهی را در آن جزیره پیاده کرد. این گروه از ساختمان چراغ راهنمای دریایی در آن جزیره دیدن کرد. این تمرین در ۱۹۳۴ نیز تکرار شد و شیخ رأس الخیمه، به دنبال آن، جزیره تنب بزرگ را به ایران باز گرداند. این دگرگونی‌ها سبب خشم بریتانیا شد. سر آر. هاور، دیپلمات بریتانیایی در تهران، در این مورد با نخست وزیر ایران گفتگو کرد.

ایرانیان از ۱۹۲۹ در اندیشه ارجاع مسئله این جزایر به جامعه ملل متفق شدند.^{۲۱} سر رابرت کلایو، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در گزارش گفتگوهایش با تیمورتاش، وزیر دربار قدرتمند رضا شاه، نوشت: «وزیر دربار گفت در این صورت راه دیگری نمانده است جز اینکه موضوع به داوری بین‌المللی ارجاع شود.^{۲۲} ولی بریتانیا این پیشنهاد را رد کرد.

در پایان ۱۹۴۸ ایرانیان خواهان تأسیس اداراتی در تنب و ابوموسی شدند. در ۱۹۴۹ نخست شایع شد که ایرانیان آماده ارجاع مسئله به سازمان ملل متحد شدند، آنگاه شایع شد که ایرانیان می‌خواهند با زور این جزایر را بازپس گیرند. دولت ایران، در پی این شایعات یادداشتی از سفارت بریتانیا در تهران دریافت که طی آن «وضع مشخص دولت بریتانیا نسبت

به منافع امارات در این جزایر گوشزد شده بود.^{۲۳} در قبال این یادداشت، ایران چوبه پرچم خود را در ماه اوت آن سال در جزیره تنب کوچک برافراشت که بلافاصله از سوی نیروی دریایی بریتانیا از جای کنده شد.

در ۱۹۵۳، در دوران دوم نخست‌وزیری دکتر مصدق، گزارش‌هایی در مطبوعات ایران درج شد حاکی از اینکه یک کمیسیون ایرانی به جزیره ابوموسی اعزام خواهد شد. یک ناو رزمی ایرانی گروهی را در آن جزیره پیاده کرد که از ساکنان جزیره پرس و جوهای کردند. یک بار دیگر بریتانیا به ایران یادآور شد که ابوموسی از آن شیخ‌شارجه بود. در سرآغاز ۱۹۵۳ بریتانیا گزارش‌شهایی دریافت کرد حاکی از اینکه ایرانیان در اندیشه گسیل نیرویی برای اشغال دو تنب، ابوموسی و جزیره سیری بودند. این گزارش سبب شد تا پروازهای اکتشافی از سوی نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا بفرز این جزایر برای مدتی دوام یافت.^{۲۴} روز ۱۸ مه ۱۹۶۱، در دوران نخست‌وزیری علی امینی، یک هلی‌کوپتر ایرانی در جزیره تنب بزرگ فرود آمد. از آنجا که این اقدام مورد اعتراض مسئولان بریتانیایی قرار نگرفت، یک زورق موتوری ایرانی در روز نهم اوت در آن جزیره پهلو گرفت. در نوبت اول، هلی‌کوپتری که ایرانیان از یک شرکت انگلیسی اجاره کرده بودند یک سرنشین ایرانی و دو آمریکایی را در جزیره پیاده کرد. آنان از ساختمان چراغ دریایی و ساختمانهای مجاور آن عکس برداری کردند.^{۲۵} در نوبت دوم، بنابر گزارشی از افسران دریایی بریتانیا، زورق موتوری ایرانی گروهی را در کرانه‌های خاوری جزیره پیاده کرد و سپس روانه دهکده تنب بزرگ شد و گروهی را در آنجا پیاده نمود. این پیاده شدن‌ها، در آن هنگام، در ارتباط با عملیات اکتشافی نفت قلمداد شد. بریتانیا این اقدامات را مورد اعتراض قرارداد. این اعتراض پاسخ زیر را از سوی ایرانیان برانگیخت که: «دولت ایران هرگز این ادعا را نپذیرفته است که جزیره تنب بخشی از یک حکومت یا شیخ‌نشین است، بلکه این جزیره پیوسته بخشی از سرزمینهای ایرانی بوده است که ایران بر آن حاکمیت دارد.»^{۲۶} مبادله این گونه‌نامه‌ها برای مدتی به همین گونه ادامه پیدا کرد. یک سال پس از این ماجرا، در دوران نخست‌وزیری امیر اسدالله علم، آبهای کرانه‌ای جزیره سیری به روی همه تلاشهای دریایی غیرایرانی بسته شد و به این ترتیب، به رغم خواسته بریتانیا و شارجه، کار بازگشت

حاکمیت ایران بر این جزیره تکمیل گردید.

بازپس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی

ایران مبارزه آشکار برای بازپس گرفتن دو جزیره تنب و ابوموسی را از اواخر دهه ۶۰ آغاز کرد. کشمکش حاکمیت بر بحرین در ۱۹۷۰ حل و فصل شد. در آن هنگام این گمان همگانی شد که در قبال پس گرفتن ادعا نسبت به بحرین، بریتانیا با پس گرفتن دو تنب و ابوموسی از سوی ایران موافقت و یاری خواهد کرد. شایعه درباره چنین قول و قراری میان ایران و بریتانیا بر سر بحرین گفتگوهایی، به موزات، میان ایران و عربستان سعودی درباره تقسیم فلات قاره و منابع دریایی مشترک در خلیج فارس، بازمی گردد. روزنامه الاهرام قاهره حتی در نوامبر ۱۹۶۸ گمان زنی کرد: «آیا این درست است که با دادن جزیره ابوموسی به ایران به عنوان بهای بازپس گرفتن ادعای آن کشور نسبت به بحرین، بریتانیا توافقی را بر سر مسئله بحرین تحمیل کرده است؟»^{۲۷}

تردیدی نیست که رفتار آشتی جویانه ایران در مورد بحرین ناشی از این گمان بود که تنگه هرمز برای ایرانیان اهمیتی به مراتب بیشتر داشته است، ولی هیچ سند یا نشانه‌ای در دست نداریم دایر بر اینکه ایران و بریتانیا در ۱۹۶۸ بر سر این جزایر توافق کرده باشند. در حقیقت، به رغم چند هشدار تهدیدآمیز که اگر مسئله این جزایر از راه گفتگو حل نشود، ایران با بهره گرفتن از زور آنها را پس خواهد گرفت، بریتانیا حاضر نبوده که بر سر این جزایر با ایران وارد گفتگو شود. آنچه سبب شد تا بریتانیا در این مورد با ایران وارد مذاکره شود، پیدایش حالت بن بست بود که در ۱۹۷۰ در کنار تشکیل فدراسیون انگلیسی امارات (امارات متحده عربی) در خلیج فارس برای نقش آفرینی در دوران پس از خروج بریتانیا از منطقه به وجود آمده بود. آنچه روی داد این بود که هر سه قدرت برتر منطقه اعلام کرده بودند که فدراسیون مورد نظر را به رسمیت نخواهند شناخت. اعلام سیاست دولت ایران را در زمینه به رسمیت نشناختن فدراسیونی که بخشی از خاک ایران را در برداشته باشد، کار تشکیل این فدراسیون را به طور کلی پیچیده کرد. عربستان سعودی از قبل اعلام کرده بود که این

فدراسیون را، به دلیل اختلافات سرزمینی با ابوظبی در مناطق بوریمی و اللیوا، به رسمیت نخواهد شناخت و رفتار خصمانه عراق نسبت به طرح بریتانیا در مورد این پادشاهی های کوچک در خلیج فارس از قبل شناخته شده بود. به این ترتیب بود که بریتانیا به این نتیجه رسید که تشکیل اتحادیه ای از امارات کوچک منطقه، بدون برخورداری از حسن نیت قدرتهای برتر منطقه، این اتحادیه بی قدرت را در شرایطی خطرناک قرار خواهد داد. آشنایی با این حقیقت نیروی محرکه اصلی بود که بریتانیا را وادار کرد تا برای دست یافتن به گونه ای توافق با ایران، نیرومندترین کشور منطقه، تلاش کند و از راه گفتگو حقوق ایران را در مورد این جزایر، به رغم میلی باطنی خود، به رسمیت شناسد. به این ترتیب، انگلیس ناچار شد سیاست ۶۸ ساله خود را در خصوص به تأخیر انداختن وعده گفتگو درباره دعوی حقوقی ایران نسبت به جزایر تنب و ابوموسی ترک کرده و از اواخر ۱۹۷۰ با ایرانیان وارد گفتگو شود. به نمایندگی از سوی شارجه و رأس الخیمه در این گفتگوها بریتانیای کبیر تاکتیک عقب راندن ایران به گوشه باریک زمانی را، از راه طولانی کردن گفتگوها و بازی با زمان، به اجرا گذارد. از آنجا که زمان از دست می رفت و ایران نگران آن بود که مبادا مسئله این جزایر، پس از خارج شدن بریتانیا از منطقه، برای فدراسیون امارات متحده عربی به میراث گذارده شود و در مقام عاملی تفرقه انداز، طرح ایرانی «همکاری همگانی منطقه ای» برای حفظ صلح و ثبات پس از خروج بریتانیا را خدشه دار سازد، تهران فرمول بریتانیایی بازگشت بی قید و شرط دو جزیره تنب به ایران و به رسمیت شناخته شدن حاکمیتش بر بخشی از جزیره ابوموسی را پذیرفت. ایران این راه حل را از آن رو پذیرفت که بتواند شرایط شکننده ناشی از تنگنای زمانی یادشده را از میان برد. بریتانیا دو روز بعد از آن تاریخ (اول دسامبر ۱۹۷۱) مسئولیت یکمصد و پنجاه ساله خود را در مورد دفاع سرزمینی و روابط خارجی امارات رسماً پایان داد. با امضای تفاهم نامه مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ با شارجه تحت نظارت بریتانیا، بی گمان ایران بر این امید بود که بعدها بتواند حاکمیت کامل خود را بر سراسر جزیره ابوموسی اعمال نماید.^{۲۸} بیست و چهار ساعت پیش از پیاده شدن ایرانیان در این سه جزیره، حاکمان شارجه تفاهم نامه یادشده را رسماً اعلام کردند، تفاهم نامه ای که براساس آن، نیروهای ایرانی می بایستی بخشهای استراتژیک

نیمه شمالی جزیره ابوموسی را در اختیار گیرند. این تفاهم نامه ایران و شارجه را از وضعیت حقوقی برابری در ابوموسی برخوردار کرد، جز اینکه ماده چهارم آن گستره آبهای کرانه ای ابوموسی را، برابر با موازین دریایی ایران، در ۱۲ مایل دریایی به رسمیت شناخت.^{۲۹} علاوه بر این تفاهم نامه، ایران در سند جداگانه ای موافقت کرد سالانه یک و نیم میلیون پوند استرلینگ برای یک دوره نه ساله به شارجه کمک کند. قرار گذاشته شد هنگامی که درآمد نفتی شارجه در خلال این نه سال از میزان سه میلیون لیره استرلینگ فراتر رود، ایران پرداخت مبلغ یادشده را متوقف سازد.^{۳۰}

همچنین، توجه به این نکته اهمیت زیادی دارد که پذیرش فرمول تفاهم نامه یادشده با شارجه از سوی ایران مشروط بر این بود که به موجب نامه مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ وزارت خارجه ایران به وزارت خارجه بریتانیا «هیچ عاملی در این تفاهم وجود ندارد که آزادی عمل ایران را در اعمال هر اقدامی در جزیره ابوموسی که برای حفظ امنیت جزیره و امنیت نیروهای ایران ضروری تشخیص داده شود، محدود نماید.»^{۳۱} در پاسخ به این نامه، وزیر خارجه بریتانیا نوشت: «شرط پذیرش تفاهم مربوط به جزیره ابوموسی اطراف دولت شما را دریافت کرده و فهمیده و این شرط را به حاکم شارجه ابلاغ کرده ام.»^{۳۲}

واکنش اعراب در برابر این دگرگونی ها، واکنشی دوگانه بود. دولت‌های تندرو عربی سیاست سروصدا در داخل و خارج سازمان ملل متحد را پیش گرفتند، در حالی که میانه روها دوراندیشی را ترجیح دادند. اعراب تندرو از اتحادیه عرب خواستند که یک شکایت همگانی عربی را، به امضای ۲۱ عضو در آن دوران، در شورای امنیت سازمان ملل متحد طرح کنند. اکثریت اعضای اتحادیه این پیشنهاد را رد کردند. به جای این پیشنهاد، آنان قرار گذاردند که اعضای اتحادیه عرب با صدور بیانیه هایی در پایتخت‌های خود اقدام ایران را محکوم کنند. همه دولت‌های عربی چنین بیانیه ای را منتشر کردند، جز اردن، در حالی که مصر، مراکش، عربستان سعودی، عمان، بحرین، قطر و برخی دیگر از دولت‌های عربی از اینکه، به رغم تشخیص بهترشان، ناچار به انتشار چنین بیانیه ای بودند، به طور خصوصی، از تهران عذرخواهی کردند. گذشته از دوستی این دولت‌ها با ایران، آنان می دانستند که نه تنها بازگشت

این جزایر به ایران با موافقت و همکاری بریتانیا صورت گرفته، بلکه ایالات متحده و دیگر کشورهای جهان نیز با نظر موافق نسبت به انتقال این سه جزیره به صاحبان اصلی ایرانی‌ها را زیر نظر داشتند. بنا بر اقرار رئیس هیئت مذاکره کننده ایرانی درباره مسئله این جزایر، رهبران کشورهای میانه رو عربی در جریان گفتگوهای ۱۹۷۱ ایران و بریتانیا درباره سرنوشت این جزایر قرار داشتند.^{۳۳}

اعراب تندرو آن دوران - الجزایر، لیبی، عراق و یمن جنوبی پیشین - شکایت نامه‌ای را علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح کردند. این شورا در تاریخ نهم دسامبر ۱۹۷۱ شکایت یاد شده را مورد بررسی قرار داد. نمایندگان دولتهای کویت و امارات متحده عربی که همان روز به عضویت سازمان ملل متحد درآمده بودند، به نمایندگان چهار کشور یاد شده عربی پیوستند. رئیس هیئت مذاکره کننده ایرانی با بریتانیا، به نمایندگی از سوی ایران در آن جلسه ویژه شورای امنیت اعلام کرد مسئله این سه جزیره، در اصل یک مسئله داخلی ایران است و او بدانجا نرفته بود که پیرامون موضوعی که مربوط به مسائل داخلی کشورش باشد، مذاکره کند. با این حال، وی افزود که او بدانجا رفت تا آشکار سازد که «ایران اجازه نخواهد داد حاکمیتش و یا حتی یک وجب از خاکش، مورد تجاوز کسی قرار گیرد».^{۳۴} پس از شنیدن مطالب نمایندگان شش کشور عربی، شورای امنیت براساس پیشنهاد نمائیده سومالی، یکی از اعضای اتحادیه عرب، بدون هیچ مخالفتی تصمیم گرفت که به موضوع پایان داده شود و پرونده شکایت بایگانی گردد.^{۳۵}

رویدادهای اخیر

بیست و یک سال از دگرگونی‌های شرح داده شده در بالا گذشت بی آنکه ادعایی از سوی شارجه یا رأس الخیمه نسبت به این جزایر مطرح شده باشد. در آوریل ۱۹۹۲ گزارش شد که مقامات ایرانی از ورود گروهی از کارگران استخدام شده امارات متحده عربی، از ملیتهای گوناگون، به جزیره ابوموسی جلوگیری کردند. این گروه کارگر و تکنیسین از ملیتهای هندی، پاکستانی و فیلیپینی و جمعی از آموزگاران مصری بودند. ایران این گزارش را که

مقاماتش اتباع امارات متحده عربی را از ابوموسی اخراج کرده اند، تکذیب نمود. نماینده ای از امارات متحده عربی از تهران دیدار کرد و پیشنهاد نمود که کمیسیونی مشترک از نمایندگان ایران و امارات متحده تشکیل شود تا مسئله ابوموسی را مورد بررسی قرار دهد. ایران این پیشنهاد را با این استدلال که این موضوع «مسئله ای حقیقی» نیست رد کرد. شورای عالی اتحادیه امارات روز ۱۲ مه آن سال جلسه ای تشکیل داد تا «مسئله جزیره ابوموسی» را مورد بررسی قرار دهد. در پایان این جلسه گزارش شد، شورا موافقت کرده است که تعهدهای پیشین هریک از اعضای اتحادیه به عنوان تعهدهای تمامی اتحادیه قلمداد گردد.^{۲۶}

پس از آن در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۹۲ گزارش شد که مقامات ایرانی از دادن اجازه ورود به گروهی بیش از یکصد تن از ملیتهای گوناگون (بیشتر مصری) به جزیره ابوموسی خودداری ورزیدند. اینان کسانی بودند که قبلا، در آوریل همان سال، نیز اجازه ورود به ابوموسی را نیافتند.^{۲۷} پس از اثبات شدن برای ایرانیان که این گروه آموزگاران بودند که همراه افراد خانواده خود به ابوموسی می رفتند تا آزمون نهایی مدرسه آنها را تکمیل کنند. برابر مفاد تفاهم نامه ۱۹۷۱ ساکنان بومی روستای ابوموسی در تابعیت شارجه هستند. ایران در نوامبر آن سال اجازه داد این گروه وارد جزیره شوند.

در گزارش این رویداد، رسانه های بین المللی اتهامهای ساخته شده از سوی ابوظبی را در این باره تکرار کردند که: «...ایران به طور یک جانبه تفاهم نامه موجود را زیر پا گذارد و شماری از ناظران غربی را قانع کرده است که می خواهد از این جزیره واقع شده بر سر راههای کشتیرانی که نیمی از نفت جهان را حمل می کند، به عنوان پایگاه سه زیر دریایی که از روسیه خریداری می کند، بهره گیرد»، و اینکه: «ایران حاکمیت کامل خود را بر سراسر ابوموسی اعمال کرده است.»^{۲۸}

تهران همه این اتهامها را رد کرده و نمایندگان به ابوظبی گسیل کرد تا پایانی صلح آمیز بر مشکلی که این گونه پدید آورده شد، یابند. این گفتگو، پس از پانزده دقیقه، ناگهان متوقف شد، چرا که امارات متحده عربی، به گونه ای غیر منتظره خواستار آن شد که علاوه بر ابوموسی، دو جزیره تنب نیز به آنان واگذار شود.

روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ دولت امارات متحده عربی عرض حالی را میان نمایندگان دائمی کشورها در سازمان ملل متحد پخش کرد و طی آن مطالبی را به عنوان «حقایق تاریخی» درباره این جزایر پیش کشید. در عین حال، مقامات ایرانی آشکار ساختند که اقدام آنان در زمینه جلوگیری از ورود گروه‌های گوناگون به جزیره ابوموسی ناشی از آن بود که در آن اواخر «کنش‌های مشکوکی در بخش عربی جزیره ابوموسی دیده می‌شد»^{۳۹} که سبب تحریک نگرانی تهران نسبت به امنیت جزیره شد.

به گفته منابع ایرانی، آنچه ایران را برانگیخت تا دست به اقدامات یاد شده زند این بود که در ماه‌های پیش از این رویدادها، کنش‌های مشکوکی در بخش تحت کنترل شارجه در ابوموسی با شرکت افرادی از تابعیتهای گوناگون، از جمله عناصری از کشورهای غربی صورت می‌گرفت. کنش ایران در زمینه جلوگیری از ورود گروه بزرگی از افراد با تابعیتهای گوناگون به جزیره تحت حاکمیت مشترک ابوموسی بدون آگاهی ایران، به این ترتیب، با مفاد شرط پذیرش تفاهم نامه مربوط به حاکمیت مشترک در ابوموسی از سوی ایران برابری داشت.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی ایران، در سخنرانی نماز جمعه ۲ مهر ۱۳۷۱ اعلام کرد که مقامات ایرانی شماری از افراد مسلح از تابعیت کشورهای ثالث را بازداشت کرده بودند که می‌کوشیدند وارد ابوموسی شوند و از آن میان، یک تبعه دولت هلند در تهران زندانی است. وی آنگاه افزود:

«سیاست ایران در خلیج فارس دشمن آفرینی و ستیزه جویی نیست، بلکه دفاع از تمامیت سرزمینی است و ما جداً می‌کوشیم که این را تضمین کنیم.»^{۴۰}

از سوی دیگر، امارات متحده عربی، بی‌آنکه این اتهامهای جدی در زمینه زیرپا گذاردن روح و متن تفاهم نامه ۱۹۷۱ را تکذیب کند، ایران را متهم کرد که اتباع دولت امارات متحده عربی درخواست ویزا کرده است. به ابوموسی شده و از آنان. امارات متحده عربی همچنین ایران را متهم کرد که با ساختن راه و باند فرودگاه سرگرم پیشروی تدریجی در ابوموسی است، و اینکه می‌خواهد حضور نظامی خود را در جزیره گسترش دهد.^{۴۱} امارات متحده عربی در حالی این اتهامها را علیه ایران مطرح ساخت که خود

برای مدتی دراز، سرگرم ساختن راه و دیگر بناها در جزیره بوده است. آنان روشن نکردند برچه اساسی برنامه های مشابهی که از سوی آنان و ایران در جزیره ابوموسی اجرا می شود، از سوی آنان کاری درست است ولی از سوی ایران کاری است نادرست؟

به هر حال، پس از شکست تلاش ایران برای مذاکره مستقیم با امارات متحده عربی در ماه سپتامبر ۱۹۹۲، مبارزات تبلیغاتی گسترش یافت. گزارشهای تأیید نشده حکایت از آن داشت که ایران و شارجه سرگرم آماده شدن برای تأیید مجدد مفاد تفاهم نامه ۱۹۷۱ بودند که رهبران امارات متحده عربی دخالت کرده و وزیر خارجه امارات متحده عربی تصمیم گرفت هر تصمیمی در مورد ابوموسی را به «بازگرداندن» دو جزیره تنب به حاکمیت امارات متحده عربی موکول سازد.^{۲۲}

با روی دادن برخورد مرزی میان عربستان سعودی و قطر، همراه با دستاوردهای یک مقابله صریح دانشگاهی میان دانشگاهیان دو طرف در ۱۸ نوامبر ۱۹۹۲ در لندن که با شکست جرج بوش (که گمان می رفت از دعاوی امارات متحده عربی پشتیبانی خواهد کرد) در انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده همزمان بود و صدور اجازه ورود آموزگاران مصری و خانواده هایشان به جزیره ابوموسی از سوی ایران، تنشهای موجود در اواخر ۱۹۹۲ روبه کاهش نهاد، اما انتشار بیانیه پایانی سیزدهمین اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس در اواخر دسامبر آن سال در ابوظبی تنش میان ایران و امارات متحده عربی را دوباره زنده کرد و گسترش داد. در این بیانیه جمهوری اسلامی ایران مستقیماً مورد خطاب قرار داده شد و از آن دولت خواسته شد تا «اشغال» جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک را پایان دهد...»^{۲۳} این حمله بی پرده، از دید ایران، علیه قول و قراری که بیست و سال جلوتر میان ایران و بریتانیای کبیر به نمایندگی از سوی امارات شارجه و رأس الخیمه، حاصل شد و از آن تاریخ مورد تأیید امارات متحده عربی بوده و از تاریخ تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در ۱۹۸۱ مورد تأیید آن شورا، مانند همه سازمانهای بین المللی دیگر، قرار داشت، واکنش محکمی را از سوی تهران برانگیخت. این واکنش به گونه هشدار بود از سوی رئیس جمهور، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، در ۲۵ دسامبر آن سال که طی آن اخطار شد: «...برای دست اندازی به

این جزایر باید از دریای خون عبور کرد.^{۴۴} وی آنگاه این ادعاهای شورای همکاری خلیج فارس را به طور کلی بی اساس خواند. با این حال، شورای همکاری خلیج فارس این ادعا را در بیانیه های پایانی اجلاسهای بعدی سران و وزیران خارجه خود تکرار کرد و به این ترتیب، اختلافات میان ایران و امارات متحده عربی را به درازا کشاند و تنشها را در منطقه دوام بخشید.

گفتگوهای مستقیم

چند تلاش برای گفتگوی مستقیم درباره موضوع سه جزیره میان ایران و امارات متحده عربی صورت گرفت. نخستین تلاش در ۱۹۹۲ از سوی ایران صورت گرفت بی آنکه نتیجه ای از آن حاصل شود. گسترش جنگ تبلیغاتی روابط دو طرف را تیره کرد و این وضع، به نوبه خود، همه امکانات آینده تلاش برای گفتگوی مستقیم میان دو پایتخت را از میان می برد. در اوج چنین شرایطی بود که ناگهان در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۹۵ اعلام شد که ایران و امارات متحده عربی گفتگوهای دوجانبه را در دوحه (قطر) آغاز کردند. دیر هنگامی بود که امارات متحده عربی شکوه می کرد که ایران حاضر به گفتگو بر سر مسئله جزایر نیست. ایران، از سوی دیگر، بارها اعلام کرده بود که آماده مذاکره برای حل «سوء تفاهم» با امارات متحده عربی است. به این ترتیب، دو کشور حتی بر سر اینکه پیرامون چه مسئله ای باید مذاکره شود، باهم اختلاف دارند.

ایرانیان اعلام کرده بودند که به دوحه می رفتند تا زمینه را برای گفتگو در سطح بالاتری بر اساس مفادنامه مورخ ۲۰ آوریل ۱۹۹۲ شیخ زاید، رئیس امارات متحده عربی، به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور اسلامی ایران، هموار کنند. در این نامه، شیخ زاید به رئیس جمهور اسلامی ایران آگاهی داده بود که رویدادهایی در جزیره (ابوموسی) تحت حاکمیت مشترک ایران و امارات متحده عربی رخ داده است که می تواند سبب بروز سوء تفاهم میان دو همسایه گردد و وزیر خارجه امارات متحده عربی به تهران فرستاده می شود تا مسئله را حل نماید.^{۴۵} با دست گذاردن روی متن این نامه، ایران این مسئله را کاملاً آشکار ساخت که به دوحه می روند تا درباره چگونگی حل سوء تفاهم درباره رویدادهای ۱۹۹۲

جزیره ابوموسی مذاکره کنند، نه درباره «مالکیت» سه جزیره. اما، اینکه چه انگیزه‌ای امارات متحده عربی را واداشت تا به دوحه رود، تنها می‌توان به این گمان روی آورد که آنان می‌خواستند پرونده به اصطلاح «تلاش برای حل مسئله از راههای صلح آمیز» را برای خود تکمیل کنند. به گفته دیگر، آنان از همان آغاز نمی‌خواستند واقعاً بنشینند و برای یافتن راه حلی برای مسئله گفتگو کنند، چنانکه همان هنگام سخنگوی وزارت خارجه ایران گفتگوهای دوحه را مثبت می‌خواند، نمایندگان امارات متحده عربی در دوحه شکست گفتگوها را اعلام کردند.

به هر حال، آنچه از دیدار دوحه حاصل شد پدید آمدن خطوط ظریف تازه‌ای از اختلافات دیپلماتیک است؛ روز چهارشنبه ۲۲ نوامبر، در حالی که سخنگوی وزارت خارجه ایران گفتگوهای دوحه را مثبت می‌خواند، نمایندگان امارات متحده عربی، یک جانبه به رسانه‌های گروهی گفتند که به دلیل عدم همکاری ایران در زمینه تهیه برنامه‌ای برای گفتگو در سطح بالاتر، مذاکرات به شکست انجامید. نمایندگان ایران، در همان حال، در اطاق مذاکره آماده ادامه گفتگو با طرفهای خود از امارات متحده عربی بودند، و به این ترتیب نمایان ساختند که آنان با حوصله خواهان ادامه مذاکره هستند. این برخورد ایران، بدون تردید، برای آن بود که مرزهای تازه‌ای در اختلافات دیپلماتیک میان تهران و ابوظبی در این راستا مشخص شود و آن اینکه «این تهران است که خواهان گفتگو است، نه ابوظبی.»^{۴۶} فرنگی

رتال جامع علوم انسانی

نتیجه

تاریخ معاصر ابوموسی و دو تنب نشان دهنده حساسیتهایی است که در اطراف مسائل مرزی در خلیج فارس وجود دارد. همچنین این نکته باید تأکید شود که درگیری‌های دوره‌ای در این راستا ثبات آینده منطقه را خدشه دار خواهد کرد. اجرای کنترل مشترک در ابوموسی از تاریخ ۱۹۷۱ تأیید کننده این باور ایرانی بوده است که شناسایی رسمی حاکمیتش در نیمه شمالی جزیره ابوموسی خدشه پذیر نیست، در حالی که مقامات امارات متحده عربی ظاهراً تفاهم‌نامه ۱۹۷۱ را این گونه می‌بینند که حقوق حاکمیت بر جزیره را به شارجه

می دهد و ایران را تنها از بهره گیری نظامی از جزیره برخوردار می سازد. حتی در این محدوده نیز امارات متحده عربی می کوشد ایران را گناهکار نشان دهد.

با بروز رویدادهای آوریل و اوت ۱۹۹۲ که سبب پیش کشیدن ادعای مالکیت نسبت به دو تنب و ابوموسی از سوی امارت متحده عربی شد، این مسئله مورد بهره گیری گسترده برخی از اعضای شورای همکاری خلیج فارس و دیگران به منظورهای سیاسی قرار گرفته است. امارات متحده عربی شماری از مباحث را برای توجیه دعوی خود پیش کشیده است که از آن میان، مهم ترین مبحث این است که ادعای حاکمیتش بر این جزایر ۲۱ سال به تأخیر افتاده است. چون ایران در دهه های ۷۰ و ۸۰ بزرگترین قدرت منطقه بود؛ اکنون که ایالات متحده حضور نظامی مداومی در منطقه دارد و ایران دیگر ابر قدرت منطقه ای نیست، زمان به سود امارات متحده است تا برای گرفتن این جزایر فشار آورد. این بحث کمترین تردیدی باقی نمی گذارد که دعوی ابوظبی از انگیزه های سیاسی ناشی می شود. تلاش مؤکد امارات متحده در سیاسی و بین المللی کردن مسئله خود ثابت می کند که بهره گیری سیاسی از این مسئله بر هر ادعای واقعی حقوقی می چرخد.

در نگاهی به این مسئله، از نقطه نظر ایران، بازگشایی مسئله ادعا نسبت به این جزایر، آشوب آفرین و ناپذیرفتنی است. این ادعاها، به دلایل بحث شده در بالا، از منطق بی بهره است. شاید علت اصلی اعتراض در تهران، نسبت به بازگشایی این ادعاها، ناشی از این برداشت است که حقایق تاریخی تحریف می شود. پیدایش اخیر امارات به شکل واحدهای سیاسی برخوردار از بعد سرزمینی، با نقش آفرینی دراز مدت ایران در خلیج فارس قابل قیاس نیست. نقش خاندان قاسمی لنگه که مأموران دولتی ایران بودند، به معنی ایجاد حق و حقوقی برای دولتهای کنونی عرب منطقه تلقی نمی شود. همچنین آشکار است که طبیعت آشتی ناپذیر دعوی ایران نسبت به این جزایر جای خوش بینی برای موفقیت دعوی عربی در این برخورد باقی نمی گذارد.

از سوی دیگر، آتش امید امارات متحده عربی در زمینه تبدیل مسئله این سه جزیره به وسیله ای هیجان انگیز در سطح خاورمیانه به عنوان بارزه مقاومت عرب در برابر گسترش نفوذ

ایران در خلیج فارس، پس از دوران کوتاهی از موفقیت، به نظر می‌رسد که در حال فروکش است. اگرچه اجلاس سران و وزیران شورای همکاری خلیج فارس و تشکیلات به اصطلاح اعلامیه دمشق (۶+۲) هنوز هم در بیانیه‌های پایانی خود از دعاوی امارات متحده عربی نسبت به این سه جزیره پشتیبانی می‌کنند، هریک از اعضای این دو تشکیلات میل به گسترش روابط پسندیده با ایران را، به طور جداگانه، ابراز می‌دارد. سوریه، عمان، کویت و قطر برای مثال، در چند مورد، پس از امضای بیانیه‌های یاد شده، امید به ادامه روابط نزدیک با جمهوری اسلامی ایران را ابراز داشته‌اند. حتی رهبران سیاسی که در مجموع جزو جناح راست تندروی نظام سعودی شناخته می‌شوند، مانند وزیر دفاع، شاهزاده سلطان بن عبدالعزیز، چندی پیش، پس از آنکه کشورش همراه اعضای دیگر اعلامیه دمشق (۶+۲) در قاهره، بیانیه پایانی اجلاس وزیران آن تشکیلات را در پشتیبانی از دعاوی امارات متحده عربی امضا کرد، اعلام داشت که «عربستان سعودی مایل است بهترین روابط را با ایران داشته باشد».^{۴۷} □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Jean Gottmann, "Geography and International Relations" in W. A. D. Jackson's *Political and Geographical Relationships*, Princeton Hall INC., Englewood-CLIFS, N. J. 1964.
2. Jack Ancel, "Les frontieres" Galliard, Paris: 1939, p. 196.
3. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "Iran's Maritime Boundaries in the Persian Gulf," in K. S. McLachlan ed., *The boundaries of modern Iran*, UCL Press, London: 1994, p. 106.

۴. از جمله در کتاب:

Priouz Mojtahed-Zadeh, "Political Geography of the Strai of Hormuz," Joint CNMES/Geography Department Publication, SOAS, London: University, 1991, pp. 7-11.

5. James Morier, "A Second Journey Through Persia, Armenia and Asia Minor," Hurst, Rees, etc., London: 1818, p. 30.

6. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "The Island's of Tunb and Abu Musa," CNMES/SOAS Publication, University of London: 1995, p. 12.

7. Rupert Hay, "The Persian Gulf States," The Middle East Institute, Washington: 1959, p. 148.

۸. متن این پیمان و نامه سید سعید بن سلطان بن احمد در اعلام تابعیت نسبت به دولت ایران از مجموعه اسناد دولتی ایران، شماره ۶۱۵۶، صفحه ۹۱ تا ۹۳؛ همچنین در کتاب «بحرین و مسائل خلیج فارس»، تألیف سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، انتشارات طهوری، تهران: ۱۹۴۱، صص. ۱۴۶ تا ۱۵۰.

9. FO 60/451, Persia and Arab States, Order in Council Jurisdiction 1857 to 1992, Part II, Further correspondence respecting consular jurisdiction in Persia 1874-76, Mr. Rillay's correspondence and Memorandum, p. 19.

۱۰. کاظم ودیعی، «مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران»، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰، تهران: ۱۳۵۳، صص. ۱۹۲-۳.

11. J. G. Lorimer, "Gazetteer of the Persian Gulf," Oman and Central Arabia, Calcutta; Superintendent Government Printing Press, 1908, Vol. 1, p. 2086.

12. FO 416-17 Government of India to Mr. Brodrick, enclosure in No. 130 of 164. 1904, p. 191.

13. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "The Islands of Tunb and Abu Musa" op Cit p. 14.

14. Donald Hawley, "The Trucial States", George Allen & Unwin, London: 1970, p. 162.

15. FO 371/18901, Sir E Beckett's Memorandum, dated March 12, 1932.

۱۶. نامه اداره گمرک وزارت مالیه ایران به وزارت خارجه، مورخ ۵ مرداد ۱۳۰۶، شماره ۱۱۴۶۹.

17. FO 371/18980, E1147/1147/34 Knatchbull-Hugessen to Eden, *Confidential Annual report 1993* Tehran: 28.1.1935; Also FO 371/18980, 9.4.1935.

18. FO 371/157031, *Foreign Office Confidential Report* (1961).

19. FO 371/18980, dated 9 April, 1935.

20. Denis Wright, "The English Amongst the Persians," London: Heinmann, 1977, p. 67.

21. FO 371/157031, *Foreign Office Confidential Report* (1961).

22. Extract from Confidential Report of 18 January, 1929, from Sir Robert Clive to Sir A. Chamberlain, FO 371/157031.

۲۳. جواد شیخ الاسلامی، «قتل اتابک»، انتشارات کیهان، تهران: ۱۳۶۷، ص ۲۱۳.
منظور از «وضع مشخص دولت بریتانیا در قبال این جزایر» در این یادداشت، اشاره به اخطار شفاهی مورخ دسامبر ۱۹۳۴ سفارت بریتانیا به دولت ایران بود که به موجب آن هشدار داده شد: «در صورت لزوم، بریتانیا با استفاده از زور از منافع شیوخ دفاع خواهد کرد.» نگاه کنید به: شماره ۱۸.

۲۴. همان منبع.

25. FO 371/157031, *confidential report on visit of Lach Insh to Tunb Island*, by Captain R. M. Owen, dated 24 August, 1961.

26. FO 371/157031, Note from the Imperial Iranian Ministry of Foreign Affairs to the British Embassy, Tehran: 21 September, 1961.

۲۷. روزنامه الاهرام (قاهره)، ۱۰ نوامبر ۱۹۶۸.

۲۸. برای آشنایی با متل کامل همه اسناد این تفاهم نامه نگاه کنید به کتاب زیر از نگارند:

Pirouz Mojtahed-Zadeh, "The Islands of Tunb and Abu Musa" CNMES/SOAS London University Publication, 1955, Appendix II.

۲۹. گستره آبهای کرانه‌ای شارجه در آن هنگام، برابر با مقررات دریایی بریتانیا، در سه مایل دریایی محدود می‌شد. امارات متحده عربی در ۱۹۹۳، هنگامی که مسئله ادعای آن دولت نسبت به جزایر تنب و ابوموسی در اوج خود بود، این پهنه را به ۱۲ مایل دریایی گسترش داد.

30. Priouz Mojtahed-Zadeh, "Political Geography of the Strait of Hormuz", *op. cit.*, p. 21.

۳۱. نقل از متن نامه شماره ۲۱۲۸۴/م مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ از وزیر خارجه ایران، دکتر عباس علی ملعتبری، به سرآلک داگلاس هیوم، وزیر خارجه بریتانیا، آنگونه که در اثر زیر منعکس است: سند شماره ۵، صفحه ۹۳، کتاب

Pirouz Mojtahed-Zadeh, "The Islands of Tunb and Abu Musa", *op. cit.*, p. 93.

۳۲. نقل از متن نامه مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۷۱ وزیر خارجه بریتانیا، سرآلک داگلاس هیوم، به دکتر عباسعلی خلعتبری، وزیر خارجه ایران، آنگونه که در اثر یاد شده در شماره ۳۱ منعکس شده است. سند شماره ۷، صفحه ۹۵.

۳۳. نگاه کنید به اظهارات امیر خسرو افشار، رئیس هیئت مذاکره کننده ایرانی در مسئله بازپس گرفتن جزایر تنب و ابوموسی، به نگارنده آنگونه که در کتاب یاد شده در شماره ۳۱ آمده است، صص ۹-۵۸.

34. *UN Monthly Chronicle*, No. 9 (1), January 1972, Records of the month of December 1971, pp. 58-9.

۳۵. همان منبع.

36. *The Echo of Iran*, Vol. XXXX, No. 5 (52 London): May 13, 1992, p. 9.

۳۷. رادیو بی بی سی، بخش فارسی، بولتن خبری، مصاحبه با پیروز مجتهدزاده، سه شنبه ۲۵ اوت ۱۹۹۲.

38. *The Times* (of London), Tuesday, 22 September, 1992, p. 9.

39. *The Echo of Iran*, Vol. XXX, No. 8 & 9 (55-56), August/September 1992, p. 3.

40. *The Echo of Iran*, op. cit., p. 4.
41. Dr. Hassan Al-Alkim's presentation in the "Round Table Discussion on the Disputed Gulf Islands," Arab Research Centre publication, London, January 1993, 32.
42. Embassy of the United Arab Emirates, Press Release, London: October 1992.
43. BBC Summary of World broadcasts; *The Middle East*, Me/1573/A/7, 29 December, 1992.
44. *Middle East Economic Survey MEES*, 11 January, 1993.
45. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "On the Doha Meeting", *Ettelaat*, No. 389, London, 30 November, 1995 Page in English.
46. Pirouz Mojtahed-Zadeh, "Iran and UAE: Meeting in the Dark", *Middle East International*, No. 515, London: 15 December, 1995. pp. 18-19.
47. Associated Press quoting Al-Sharq Al-Ausat quoting Prince Sultan bin Abd al-Aziz Al-Saud, *Ettelaat International*, No. 424, London, Friday, 26 January, 1996.

